

هر که رادردل شک و پيچانیست
در جهان او فلسفی پنهانیست
حکمت دنیا فزاید ظن و شک
حکمت دینی برد فوق فلک
(مولوی)

بیان باورها و اظهار نظرهای فیلسوفان در رابطه با «مبدأ و معاد، وحی و نبوت، نصوص و متون دینی و پیوند میان علم و دین و ...» قدمتی دیرینه دارد و در هر عصری با اهداف و ادبیات خاصی و با پشتوانه‌های پیدا و پنهان و اسباب

وانگیزه‌های درونی و بیرونی خودنمایی نموده و ذهن بسیاری را به خود مشغول کرده است. در عصر حاضر نیز این دیدگاه‌ها در رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و در بسیاری از ممالک شرقی و غربی گاه و بی‌گاه مطرح می‌شوند که نیاز به شبهه‌زدایی و روشنگری دارند.

به‌طور مقدمه گفتنی است که رسالت رسولان، هدایت به دین راستین در راستای راهنمایی آدمیان به برترین بینش و روش، و تلاش و خیزش برای تحقق آرامش درونی و عدالت و امنیت اجتماعی، و تحقق ویژگی تکامل‌طلبی مادی و معنوی بشری و بسترسازی در جهت تحقق اهداف آفرینش بشر بوده است که عبارت‌اند از:

۱. خلافت و مسئولیت‌پذیری: «إِنِّي جَاعِل فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [بقره: ۳۰];
 ۲. عبادت، بندگی و بالندگی معنوی: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [ذاریات: ۵۶];
 ۳. عمران و سازندگی: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» [هود: ۶۱].
- بر پایه آموزه‌های قرآن، و سنت‌ها و قوانین حاکم بر نظام هستی، انسان‌ها از آزادی انتخاب دین و نوع زندگی، انتخاب

یکی از دو گزینه یکتاپرستی یا چندخدایی، ایمان یا کفر، و حق‌پذیری یا حقیقت‌گریزی برخوردارند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» [انسان: ۳]; ما انسان را به راه (راست) راهنمایی نمودیم (و به او اختیار دادیم) که فرمانبردار و سپاسگزار باشد، یا نافرمان و ناسپاس.

وجود داشته و خواهد داشت. یکی از کهن‌ترین و پرماجراترین میادین رویارویی‌ها، میدان نزاع «وحی‌مداری و مدعیان «خردورزی و فلسفه» از یک طرف، و مدعیان که در تمامی قرون و ادوار به گونه‌های متفاوتی وجود داشته و پیامدهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خاصی را سبب شده است. بسیاری از دانشمندان و خردمندان بر این باورند که ادعای خردورزی و اصلاح‌گری فیلسوفانی همچون افلاطون، ارسطو، فارابی، ابن‌سینا، هگل، فویرباخ و ... و مقلدانشان در معیار دین، دانش و خردورزی ضابطه‌مند، از پایه‌های چوبین و بی‌تمکین برخوردار بوده و در عمل چیزی جز سردرگمی را عاید پیروانشان ننموده است.

امام ابو حامد غزالی - کسی که سید حسین نصر او را مأمور شکستن پای چوبین فیلسوفان می‌شمارد - در کتاب المنقذ من الضلال، فلاسفه را به سه گروه «دهریون»، «طبیعیون» و «الاهیون» تقسیم کرده و افلاطون و ارسطو را در دسته سوم جای می‌دهد، و البته - بنابر دلایلی - همه را بی‌محابا از دم تیغ زنده می‌گذراند. او می‌گوید: «لازم است همه آرای آنان (فلاسفه یونانی) و آن فیلسوفان مسلمانی را که از آنان پیروی کرده‌اند، همچون ابن‌سینا و فارابی و غیره، آرای کفرآمیز بدانیم، ولی باید دانست که هیچ یک از فیلسوفان مسلمان، در نقل فلسفه ارسطو، به اندازه این دو تن تلاش نکرده‌اند.» (غزالی، المنقذ من الضلال: ۹۰)

ابن‌خلدون، بنیانگذار فلسفه تاریخ، نیز در مقدمه ابن‌خلدون در گفتاری تحت عنوان «در ابطال فلسفه و فساد کسانی که در آن ممارست می‌کنند» فلسفه را دانشی



بانیان و منادیان هر کدام از این دو گزینه (یکتاپرستی و چندخدایی)، قواعد، راهکارها و برنامه‌هایی را فراراه گرویدگان آنها قرار داده‌اند و تاریخ بشری که مملو از نزاع‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی میان این دیدگاه‌هاست، شاهدی انکارناپذیر بر وجود این روش‌ها و سنت‌ها می‌باشد، و این یک واقعیت است که تا زمانی انسان، انسان است و از اراده و حق انتخاب برخوردار است، نبرد میان یکتاپرستی و چندخدایی و حق و باطل میان افراد و جامعه‌های بشری

و خردورزی در مورد خویشتن و پدیده‌های نظام هستی فراخوانده و بنابر روایتی «یک ساعت تفکر و اندیشه از هفتاد سال عبادت با ارزش تر است» را نادیده می‌گیرند.

نقد و بررسی پاره‌ای از

ادعاهای شبهه‌های عقل‌گرایان

۱) نصوص دینی (تعالیم قرآن و سنت) تاریخ مصرف دارند و زمانی فرا می‌رسد که علم و عقل جمعی جایگزین احکام دین شود!

- لازم به یادآوری است که مجموعه تعالیم و آموزه‌های دین به سه بخش، مبانی اعتقادی، اصول احکام عملی و ارزش‌های اخلاقی و از جهت ثبات و تغییر به دو بخش «ثوابت و متغیّرات» تقسیم می‌شوند. ثوابت: اساس و رمز هویت دینی و تمایز امت اسلامی از دیگر ادیان و ملت‌هاست، و عبارت است از:

۱. ثوابت اعتقادی (مانند: توحید و ایمان به خداوند، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، پیامبران و قیامت)؛
۲. ثوابت عبادی (نماز، روزه، حج، زکات، جهاد)؛
۳. ثوابت اخلاقی (صداقت، امانت، تواضع، وفاداری، شکیبایی، بخشندگی، شجاعت و...)

۴. اصول و قواعد کلی در عرصه سیستم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی (مانند: انتخابی بودن حاکمان، شورا و مردم‌سالاری - یا به تعبیر دیگر بنابر علم و عقل جمعی -، عدالت، آزادی، تحریم ربا، احتکار و... موارد اندکی از احکام مالی و خانوادگی مانند: مقدار ارث برخی از وارثان و نکاح و طلاق و...).

طبیعت این تعالیم به‌گونه‌ای است که دگرگونی زمان و تغییر اوضاع و احوال بر آنها تأثیر چندانی ندارد؛ بدین معنا که ایمان به خداوند و اصل توحید و احکام نماز و روزه و مطلوب بودن امانت و رعایت صداقت، انتخابی بودن دولت‌مردان و عدالت و آزادی، به هیچ‌وجه دچار کهنگی و ناکارآمدی نمی‌شود و مادامی که انسان انسان است و دارای چنین ساختار وجودی است، لازمه ترکیه و تعالی و عدالت و دادگری و امنیت و پیشرفت او در گرو

باید به عقل اعتماد کنید، آن‌گاه حجّیت عقل را بپذیرید و سپس دوباره عقلانی بشوید. ما باید به عقل ایمان بیاوریم آن هم ایمان بی‌حجّت. ما عقل را قبول داریم و اگر کسی بپرسد به چه دلیل عقل را قبول دارید؟ می‌گوییم: این سؤال جواب ندارد. اگر بخواهیم دلیل بیاوریم باید دلیل عقلانی بیاوریم، یعنی در رتبه سابق باید حجّیت عقل را قبول کرده باشیم تا بتوانیم دلیل عقلانی بیاوریم. پس خود عقلانیت، غیرعقلانی است؛ یعنی مسبوق به عقلانیت نیست. عقلانیت خودش از عقلانیت آغاز می‌شود یعنی بی‌حجّت است. به تعبیر دیگر، یک انتخاب است. عقلانیت را انتخاب می‌کنیم و به عقل اعتماد می‌کنیم. با احترام به خدمات و دانش تجربی فیلسوفان، بر این باورم که بسیاری از آنان به سبب بیگانگی با وحی و کلام بدون شک و ریب خداوند، یا مغلوب شدن و شکست خوردن در برابر رجحان‌های عقلی و یا کشش‌های درونی و منافع و مصالح دنیوی قربانی اهداف پیدای پنهانی شده‌اند. و هرچند بسیاری از مقلدان نیز به علت ابتلا شدن به بیماری‌های خودبتربینی و شهرت‌طلبی و ... در سرراشویی سقوط قرار گرفته‌اند، اما این امیدواری وجود دارد که زمانی فرا برسد که آنان به خود آیند و به بازسازی باورهای خویش بپردازند.

در این‌جا پرسشی وجود دارد که چرا بسیاری از مدعیان روشنفکری شیفته فلاسفه غرب، در رابطه با خداوند، وحی، قیامت، نبوت و ... به جای مطالعه آرای فیلسوفانی مانند فلیستی لامنی، بالانش، اسپینوزا، کانت و ... که مصدر وحی را خداوند و اساس زندگی سالم فردی و اجتماعی را در تبعیت از پیام پیامبران می‌دانستند، غالباً از نظریات فلاسفه مادی و ماتریالیست مانند هگل، اوگوست کونت، فویرباخ و ... تبعیت می‌کنند؟! (همان: ۱۳۵)

البته راز آن زیر سر سوداگران سکولار ضددین امروز و مارکسیست‌های دیروز نهفته است که از همه امکانات و فرصت‌ها برای به انزوا کشیدن دین و معنویت بهره می‌گیرند تا نامی و نانی به‌دست آورند و این حقیقت را که خداوند خالق عقل و انسان در قرآن صدها بار آنان را به اندیشه

می‌نامد که زیان عظیمی را به دین می‌رساند. (مقدمه ابن‌خلدون: ۱۰۸۷/۲) ابن‌خلدون فیلسوفان را چنین توصیف می‌کند: «آنان خود را از خردمندان گمان کرده‌اند و بر این باورند که ماهیت و احوال کلیه امور و اشیای عالم وجود، خواه حسّی و خواه ماورای حسّی، با اسباب و علل آنها به‌وسیله نظریات فکری و قیاس‌های عقلی ادراک می‌شوند و منشأ عقاید ایمانی نیز باید از ناحیه نظر و عقل باشد، نه از طریق شنیدن و نقل. این گروه را فلاسفه می‌نامند. نامدارترین آنها عبارت‌اند از: ابونصر فارابی در قرن چهارم به روزگار سیف‌الدوله و ابوعلی سینا ... و باید دانست که راهی که آنان برگزیده و رأی و نظریه‌ای که بدان معتقد شده‌اند، از همه وجوه باطل است.» (همان: ۱۰۸۸-۱۰۹۱)

قابل کتمان نیست که گفتار ابن‌خلدون در این باره، خود بیانگر مهارت و احاطه او بر فلسفه است؛ زیرا سخن او عقلی و بر پایه استدلال منطقی است.

فارابی گفته است: «هم فیلسوف و هم پیامبر می‌توانند با عقل فعال ارتباط پیدا کنند؛ فیلسوفان از طریق تعقل، و پیامبران از راه تخیل!» (زبیدی، مصادر المعرفه: ۱۴۹)

ابن‌سینا نیز گفته است: «زمانی که انسان از نظر تعقل به سطح عالی برسد، مقام او از مقام نبوت بالاتر می‌رود.» (همان: ۱۴۶)

علامه محمدآقبال لاهوری، در ابتدای کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» می‌گوید: «قرن‌ها فکر دینی ما تحت سلطه فکر یونانی بود و هرچه قرآن را تفسیر کردیم و خواندیم، همه را در پوتو آن فکر و از نگاه آن چشم دیدیم و خواندیم. اکنون وقت آن است که از این زندان آزاد شویم، این عینک را از دیدگان برداریم و آزادانه‌تر و پاک‌تر به حقایق دینی نظر کنیم.» او معتقد است که پیش‌فرض‌های یونانی ما را به خفگی فکری افکنده است.

یکی از فیلسوفان معاصر، سخنی بدین مضمون دارد: «پروژه عقلانیت، خود غیرعقلانی است.» معنای این سخن چیست؟ این سخن بدین معناست که وقتی شما تصمیم می‌گیرید که عقلانی باشید و به عقل اعتماد کنید، خود این تصمیم بر مبنای برهان عقلی اتخاذ نشده است، چون اگر این‌گونه باشد، دور لازم می‌آید. اول شما

مراعات این اصول و ثوابت است. همان‌گونه که امام ابن‌قیم جوزی می‌گوید: «مقصد اصلی و نهایی شریعت، تأمین مصالح و منافع مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی، و جلوگیری از مفاسد و مضار مادی و معنوی، دنیوی و اخروی در ارتباط با افراد و جامعه‌هاست». این اصول و ثوابت را می‌توان به خطوط قرمز و منافع و مصالح درجه اول و یا قوانین اساسی کشورها تشبیه نمود؛ با این تفاوت که قوانین اساسی کشورها از آنجا که حاصل علم و تراوش ذهن انسان و محدود به زمان و مکان‌اند، پس از مدتی به تغییر و تبدیل نیاز پیدا می‌کنند؛ اما اصول و ثوابت اسلام از آنجا که وحی الهی و برخاسته از علم و حکمت مطلق و نامحدود خداوند هستند، هیچ‌گاه به تغییر و دست‌کاری نیاز پیدا نمی‌کنند. به هیچ‌وجه ممکن و معقول نیست زمانی پیش بیاید که بی‌ایمانی و شرک و چندخدایی خوب و مطلوب و ایمان و توحید بد و مذموم جلوه نمایند، یا انسان تکامل‌طلب از نماز و نیایش و روزه و صداقت و بخشنده‌گی بی‌نیاز شود و جای آنها را قطع ارتباط روحی و معنوی با خداوند، دروغ‌گویی، بخل و نکاح محارم بگیرد. آیا احکام زیر برای اهل دانش و اندیشه و برخوردار از فطرت و روان سالم دارای تاریخ مصرف‌اند؟!

قرآن از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌گوید: «و أوحی الی هذا القرآن لَأُنذِرکم به و من بلغ» [انعام: ۱۹]؛ این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد به وسیله آن بیم دهم. متغیّرات: دیگر آموزه‌های دینی با حفظ آن اصول و قواعد و مراعات اهداف و مقاصد شریعت، تعدیل‌پذیر و تغییر‌پذیراند و در جهت برآورده نمودن نیازهای جوامع بشری و بر پایه راهکارهای اجتهاد علمی و پیشرفته به‌وسیله متخصصان و کارشناسان حقوقی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، روان‌شناسی و اقتصادی با توجه به پیشرفت‌های علمی و تحولات زمان، مکان، اشخاص و احوال قابل تغییر و تبدیل هستند.

۲) ارزش‌های اخلاقی متغیّراند و به‌وسیله

رسالت رسولان، هدایت به دین راستین در راستای راهنمایی آدمیان به برترین بینش و روش، و تلاش و خیزش برای تحقق آرامش درونی و عدالت و امنیت اجتماعی، و تحقق ویژگی تکامل‌طلبی مادی و معنوی بشری و بسترسازی در جهت تحقق اهداف آفرینش بشر بوده است که عبارت‌اند از:

۱. خلافت و مسئولیت‌پذیری؛
۲. عبادت، بندگی و بالندگی معنوی؛
۳. عمران و سازندگی

فیلسوفان و اخلاق‌شناسان مشخص می‌شوند؛ یعنی پس از پیامبران، این فیلسوفان و اخلاق‌شناسان‌اند که می‌توانند ارزش‌های اخلاقی جامعه یعنی خوب و بد و زشت و زیبا را تعیین کنند یا تغییر دهند!

در جواب این ادعا باید گفت که اصول کلی و قواعد اخلاقی سازگار با فطرت بشری و روابط اجتماعی از جانب خدای پیامبران و فیلسوفان، و توسط پیامبران بیان شده‌اند که با گذر زمان و تفاوت مکان و مردم، نیازی به تغییر جا و جایگاه آنها پیدا نمی‌شود. به عنوان مثال می‌فرماید: «و أوفوا بالعهد إن العهد کان مسئولاً» [اسراء: ۳۴]؛ به عهد و پیمانی (که با خدا و مردم بسته‌اید) وفا کنید؛ زیرا که از (شما درباره) عهد و پیمان بازخواست می‌شود. «لیجزی الله الصادقین بصدقهم» [احزاب: ۳۴]؛ تا که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش بدهد. «ان الله یامرکم أن تؤدوا الأمانات الی أهلها و إذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل» [نساء: ۵۸]؛ به راستی خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم حکومت و قضاوت کردید، به عدالت رفتار کنید.

اما در ارتباط با پدیده‌ها و امور نوبنی مانند اخلاق رسانه‌ای، اخلاق پزشکی، اخلاق اینترنتی، اخلاق تبلیغاتی و... با توجه به اصول اخلاقی بیان شده در رسالت پیامبران مانند ضرورت مراعات صداقت، امانت، حفظ حرمت و کرامت بشری، و پرهیز از دورغ، خیانت، اهانت

و ... توسط هیئت‌های کارشناسی و متشکل از متخصصان دینی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی تبیین و به مردم ابلاغ می‌شوند.

همسان شمردن فیلسوفان با پیامبران که آینه تمام‌نمای ارزش‌های اخلاقی و الگوهای تمام‌عیاری از پاکی، صداقت و خدمت به خلق بوده‌اند، به راستی جفا به آنان و جامعه بشری است؛ پیامبرانی که خداوند درباره آخرین آنان، خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وسلم، می‌فرماید: «و إنک لعلی خلق عظیم» [قلم: ۴]؛ تو از اخلاق بلند و با عظمتی برخوردار. ارزش‌های اخلاقی را به تجارب فیلسوفان موکول نمودن نشانه نوعی خودباختگی و بی‌اطلاعی از تاریخ زندگی فیلسوفان است که جز تعداد انگشت‌شماری از الاهیون، بقیه از بیماریهای روحی و اخلاقی رنج می‌برده‌اند.

دکتر عبدالکریم سروش می‌گوید: «خدای فیلسوفان خدایی است خیالی و دست‌نیافتنی و با صدها بحث و جدل به زحمت اثبات شدنی، اما خدای پیامبران خدایی است دوست‌داشتنی که از رگ و بناگوش به انسان‌ها نزدیک‌تر است و پیامبران دست مؤمنان را می‌گیرند و در دستان با محبت او قرار می‌دهند.»

مقایسه فیلسوفان که خامی و خیال‌بافی بسیاری از آنان بر خرمن زندگی بسیاری از انسان‌ها آتش افکنده، با پیامبران که برگزیده خداوند و پیام‌آور هدایت و دین راستین، مشعل‌دار چراغ پرفروغ ایمان، آزادی و رهایی، و صادق و امانت‌دار بودند، به جسارت و جرئتی جنون‌آمیز نیازمند است.

۳) وحی نوعی تجربه باطنی پیامبران بوده که برای دیگران نیز تکرارپذیر است!

در میان مسلمانان برای اولین بار ابونصر فارابی و ابوعلی سینا بودند که به تقلید از فلاسفه یونان، گفتند: «وحی حاصل تراوش عقل فعال است.» که آن را عقل قمر یا عقل دهم نیز می‌نامیدند. همچنین می‌گفتند: «پیامبر به سبب نیروی متخیله قوی خود نزول فرشته وحی را محسّم می‌نمود، در حالی که چیزی نبود جز صدا و ندای باطنی

همه در سرزمین‌های ابراهیمی، داوودی، سلیمانی و عیسوی پدید آمده و قرن‌ها پرچمدار علم و تمدن بوده‌اند. از طرفی چرا از تمدن بسیار عظیم حضرات داوود و سلیمان سخنی نمی‌گویند؟!

اما تمدن یونانیان در عرصه بی‌عدالتی، نظام طبقاتی، پایمال نمودن حقوق زنان و بردگان، وحشی‌گری و غارت نمودن دسترنج دیگران سرآمد همگان بوده است.

از طرفی یادآوری این نکته را لازم می‌بینم که ملاک برتری یک جامعه در تمدن مادی و ساختن اهرام و ابوالهول و باغ‌های معلق بابل و قصرهای افسانه‌ای یونان از راه غارت دسترنج زحمت‌کشان و فدا نمودن هزاران انسان در لابه‌لای اهرام نیست، بلکه نشانه برتری و تمدن یک ملت به میزان پایبندی به دادگری، آزادگی و زمینه‌سازی برای رشد مادی و معنوی متناسب با هویت اصیل انسان‌ها بستگی دارد؛ و این در حالی است که تمدن‌های مادی قدیم و جدید به میزان زیادی نسبت به عدالت اجتماعی و معرفت و معنویت بشریت جفا کرده و می‌کنند.

(۵) ادیان در ایجاد تمدن نقش و جایگاهی نداشته و ندارند!

- علوم از نگاه اسلام به علوم دینی و علوم غیردینی تقسیم‌بندی نمی‌شوند، بلکه از نظر اسلام علوم بر پایه نتیجه و دستاوردهای آن به علوم مفید و سازنده و علوم مضر و مخرب تقسیم می‌شوند. همه علومی که در خدمت خیر و منفعت مادی و معنوی، دنیوی و اخروی و پیشرفت و سازندگی انسان‌ها باشند، مورد احترام اسلام و مسلمانان هستند و مسلمین قرن‌ها پرچمدار دانش و پیشرفت بوده‌اند.

همچنین همگان از این واقعیت خبر دارند که زمینه پیدایش نظریه تضاد و رویارویی علم و دین به معتقدات و تصرفات ارباب کلیسای قرون وسطی و رویارویی‌شان با دانش و دانشمندان برمی‌گردد که در نهایت به پیروزی دانش و دانشمندان و آغاز رنسانس علمی و صنعتی در اروپا انجامید. اما اسلامی که اولین پیام الهی آن با دستور به قرائت و مطالعه آغاز می‌شود و به قلم و تراوش‌های آن سوگند می‌خورد و پایه

افزون‌تر همی جست او خلاص / سوی که می‌شد جداتر از مناص /... ای بسا علم و ذکاوت و فطن / گشته زهر را چون غول و راهزن / بیشتر اصحاب جنت ابله‌اند / تا ز شرّ فیلسوفی می‌رهند / خویش را عریان کن از فضل و فضول / تا کند رحمت بتو هر دم نزول /... از مُفلسف گویم و سودای او / یا ز کشتی‌ها و دریا‌های او / بل ز کشتی‌هایش کآن پند دلست / گویم از کل، جزو در کل داخلست / هر ولی را نوح و کشتیبان شناس / صحبت این خلق را طوفان شناس.

در اینجا توضیح چند نکته را لازم می‌بینم: اول این‌که تکفیر برخی از فلاسفه و یا هر کس دیگری مشروط بر این است که تا پایان عمر بر انکار آیات بیانات و ضروریات دین باقی مانده و در باورهای خود راه «توبه و اصلاح» را در پیش نگرفته باشند. دوم: اصل و قاعده بر بیان و تعریف ماهیت و موارد کفر و ایمان و توحید و شرک است و نام بردن از اشخاص و تکفیر ایشان با منهج و مدرسه اصلاحی و وسطی هم‌خوانی ندارد. سوم: جمهور علما، اهل «تأویل» را تکفیر نمی‌کنند، اما بسیاری از علمای فریقین در مورد گمراهی برخی از فلاسفه اتفاق نظر دارند.

(۴) سرزمین‌های پیامبرخیز از عقب‌ماندگی عقلی رنج می‌بردند و مردم عرب دارای تمدن نبودند؟

- این ادعا با واقعیت‌های تاریخی هم‌خوانی ندارد؛ زیرا تمدن‌های مصری، آشوری، فنیقی، بابلی - که دارای مبانی فلسفی و علمی خاص خویش بوده‌اند -

همسان شمردن فیلسوفان با پیامبران که آینه تمام‌نمای ارزش‌های اخلاقی و الگوهای تمام‌عیاری از پاکی، صداقت و خدمت به خلق بوده‌اند، به راستی جفا به آنان و جامعه بشری است؛ پیامبرانی که خداوند درباره آخرین آنان، خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وسلم، می‌فرماید: تو از اخلاق بلند و با عظمتی برخوردار

خود او). (زبیدی، مصادرالمعرفه: ۱۴۹)
البته از ابونصر فارابی که در بغداد فلسفه را از دو فیلسوف مسیحی به نام‌های یوحنا بن حیلان و متی بن یونس آموخته و مبانی اندیشه‌اش را درباره «خدا، وحی، نبوت و...» بر پایه فلسفه قرار داد و بسیاری از آیات بیانات را نادیده گرفته بود، و همچنین از شاگردش ابوعلی سینا، انتظاری بیش از این نمی‌رفت. هرچند فارابی در روزهای پایانی عمر خود به شاگردان و اطرافیانش توصیه کرد که مثل او عمر خود را در فلسفه تباه نکنند! اما باقیات سیئات فلسفی‌ای که آنان از خود برجای نهاده‌اند متأسفانه همچنان قربانی می‌گردند. آنان همچنین ادعا می‌کردند: «قرآن از جانب عقل فعال به صورت معانی مجرد از الفاظ بر قلب پیامبر تراوش نموده و خود پیامبر الفاظ را برای آن معانی در نظر گرفته است». (همان: ۱۴۹)

امام غزالی در کتاب المنقذ من الضلال و علامه ابن حجر عسقلانی در لسان‌المیزان (۲/۲۹۱) و ابن حموی شافعی و امام ابن‌قیم جوزی نیز در کتاب إغاثة اللهفان (۲/۱۹۶) و شفاء‌العلیل، ابن‌سینا و ابونصر فارابی را به خاطر باور به «قدمت عالم (غیرمخلوق بودن جهان) و عدم ایمان به معاد جسمانی و این‌که خداوند تنها از کلیات امور جهان خبر دارد نه از جزئیات آن، گمراه معرفی کرده‌اند.

مولانا رومی درباره فیلسوفان سخنان نغز و پرمغزی دارد:

فلسفی کو منکر حنّانه است / از حواس اولیا بیگانه است / گوید او که پرتو سودای خلق / بس خیالات آورد در رأی خلق / بلک عکس آن فساد و کفر او / این خیال منکری را زد برو / فلسفی مر دیو را منکر شود / در همان دم سخره دیوی بود / گر ندیدی دیو را خود را ببین / بی‌جنون نبود کبودی در جبین / هرکه را در دل شک و پیچانیست / در جهان او فلسفی پنهانیست / می‌نماید اعتقاد و گاه گاه / آن رگ فلسف کند رویش سیاه /... / فلسفی خود را ز اندیشه بکشت / گو بدو کو راست سوی گنج پشت / گو بدو چندان که افزون می‌دود / از مراد دل جداتر می‌شود / جاهدوا فینا بگفت آن شهریار / جاهدوا عنّا نگفت ای بی‌قرار / همچو کنعان کو ز تنگ نوح رفت / بر فراز قلّه آن کوه زفت / هرچه

اصلی‌ترین و مهم‌ترین باورش را براساس علم قرار می‌دهد: «فاعلم أنه لا إله إلا الله» [محمد: ۱۹]؛ بدان که قطعاً هیچ معبود و مستعانی جز الله، حقانیت و مشروعیت ندارد. و به اهل ایمان فرمان می‌دهد که هر پرسشی را از متخصص و خبره آن بپرسند: «فاسئل به خبيراً» [فرقان: ۵۹]؛ درباره آن از خبره و کارشناس بپرس! و پیام‌آور نور و رحمتش طلب علم را بر هر زن و مرد مسلمانی واجب می‌شمارد، هر چند فاصله مرکز علم و طالب علم به اندازه فاصله شهر مدینه و سرزمین چین باشد. اسلامی که کتاب آن خطاب به انسان‌ها می‌گوید: «هو أنشأكم من الأرض و استعمرکم فیها» [هود: ۶۱]؛ اوست که شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست که آن را آباد کنید. دینی که جوهر قلم عالمان را از خون شهیدان برتر می‌شمارد. همچنین یادآوری این حقیقت را لازم می‌بینم که در تاریخ بشری اولین دانشگاه‌ها و مدارس نظامیه در جندی‌شاپور، بغداد و طوس توسط امیران مسلمان سلجوقی و با مدیریت خواجه نظام‌الملک و امام محمد غزالی و امام‌الحرمین جوینی تأسیس شدند. مسلمانان بودند که اولین بار در تاریخ بشری بیمارستان‌هایی را با بخش‌های مختلف جراحی، مراقبت و... ساختند. برای اولین بار دانشمندان مسلمان ساعت را ساختند، الکل را کشف کردند، بسیاری از تئوری‌های ریاضی را کشف و ارائه دادند و کتاب‌هایشان قرن‌ها در دانشگاه‌های اروپا تدریس می‌شد. در شرایطی که اروپاییان در زندگی ابتدایی به‌سر می‌بردند، این مسلمانان بودند که تمدن عظیم اسپانیا را به‌وجود آوردند. آیا قیاس اسلام بر آیین مسیحیت و تصرفات ارباب کلیسا و جاهلیت قرون وسطی، قیاسی جفاکارانه و تقلیدی کورکورانه از سکولاریسم و لیبرالیسم درمانده و از خودبیگانه نیست؟

از طرف دیگر ادعای جایگزین شدن نظریه‌های علمی به جای احکام دین، درآمیختن حوزه آموزش‌های کلی و توجهی دینی با حوزه دانش تجربی است، در حالی که به قول دکتر سروش دین با «باید و نبایدها» و دانش تجربی با

«هست و نیست و کیفیت و کمیت» اشیا سروکار دارد.

دکتر سروش در مقاله «حکمت یونانیان و حکمت ایمانیان» می‌گوید: «در واقع توهم منافات میان دین و علم ما را به گمراهی خواهد کشاند. این روزها بسیار دیده‌ام و شنیده‌ام وقتی بحث روشنفکری دینی که مطرح می‌شود، فکر می‌کنید که تضادی میان علم و دین در میان است، مثل این‌که شما بگویید بین عقل و ایمان و یا بین چشم و گوش تضاد هست. من هرگز چنین تضادی را نمی‌بینم».

و به قول آقای مطهری «علم تجربی» ابزار می‌سازد، «ایمان» مقصد و هدف را مشخص می‌کند. «علم تجربی» سرعت می‌بخشد، «ایمان» جهت و مسیر را تعیین می‌کند. «علم تجربی» ابزارساز است، «ایمان» آگاهانه انسان‌ساز.

۶) قرآن دغدغه دورنی پیامبر بوده و الفاظ و معانی آن از خود اوست و معانی آن تنها مورد تأیید خداوند قرار گرفته است!

- این ادعا تقریباً همان ادعای فارابی و ابوعلی سینا، هگل، فایرباخ و مقلدان قدیم و جدید آنان است که «وحی را تراوش عقل فعال و نیروی تخیل پیامبران به‌شمار می‌آوردند».

این یاوه‌نابرابر آموزه‌های بری از شک و گمان قرآن، سنت و اجماع علمای مسلمان مردود است؛ زیرا که خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «و کذلک أوحینا إلیک روحاً من أمرنا ما کنّت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا و إنک لتهدی إلی صراط مستقیم» [شوری: ۵۲]؛ همان‌گونه [که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم] به تو نیز به فرمان خود فرشته وحی را همراه با هدایتی که مایه جان و زندگی و پویایی است، نزد تو فرستادیم. تو پیش از آن نمی‌دانستی کتاب (قرآن) چیست و ایمان کدام است، ولی ما قرآن را نوری قرار دادیم و در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را که بخواهیم هدایت می‌بخشیم. و تو قطعاً (مردم را با این قرآن) به راه راست

راهنمایی می‌کنی.

و خطاب به حضرت موسی می‌فرماید: «قال یا موسی إنی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین» [اعراف: ۱۴۴]؛ خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم (با تو، از فراسوی حجاب و بدون واسطه) بر مردمان (عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان را داری) برگزیدم، پس آنچه به تو داده‌ام (یعنی توراتی را که به دست تو سپرده‌ام، محکم) بگیر و از زمره شکرگزاران (نعمت پروردگار سبحان) باش.

«الرّحمن علم القرآن» [رحمن: ۲-۱]؛ این خدای بر همه مهربان است که قرآن را [به پیامبر] آموزش داد.

همچنین پیشینه پیامبر، ماهیت پیام قرآن و اجماع صحابه خلاف این ادعا را ثابت می‌نماید؛ در واقع این ادعا هذیانی دیگر از صدها هذیان‌گویی و وسوسه‌های نفسانی فلاسفه باطنی بیگانه با روح و حقیقت وحی و رسالت الهی می‌باشد.

در آغاز و انجام کلام خداوند، حجت تام و تمام الهی این است که می‌فرماید: «و إذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقاءنا انت بقران غیر هذا أو بدله قل ما یکون لی أن أبدله من تلقائ نفسی إن أتبع إلا ما یوحی إلیّ إنی أخاف إن عصیت ربي عذاب یوم عظیم» [یونس: ۱۵]؛ هنگامی که آیه‌های روشنگر ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند، می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور! یا آن را تغییر بده. بگو: من حق ندارم که خودسرانه آن را تغییر بدهم. تنها از آنچه که بر من وحی می‌شود پیروی می‌نمایم. اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم، از عذاب روز بسیار بزرگ در امان نمی‌مانم. ■

پینوشته‌ها:

۱. ابن‌خلدون، عبدالرحمن؛ مقدمه ابن‌خلدون؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.

۲. زبیدی، عبدالرحمان؛ مصادرالمعرفه فی الفکر الدینی و السیاسی.

۳. غزالی، ابوحامد محمد؛ المنقذ من الضلال؛ به اهتمام احمد الصبلی؛ قاهره: ۱۳۵۹هـ.